

اسطقتی برای ماهیت بدن و باقیه بیوت و حرارتی که در حالت مرصق بسبب اجتماع
 فضلات ماسوای این برده حاصل میشود پیرا که فضلات و قتیکه جمع میشوند حاصل میگردد
 و این حرالت که بسبب آن استعدا و این حرارت میباشد چنانچه حال اجتماع فضلات
 در خارج شکل نسیل و غیره حالت حاوثة در این احداث حرارت میکند و قطن مینماید این
 غیر اولین است زیرا که حررت بافعال میرساند و نزدیک محبت معیوم میگردد و بخلاوت
 اولین پس در قتیکه این حرارت حارث بعضو میگردد و بواسطه شرابان بقلب جاری گردد
 و در قلب بسبب شرابان بجمع بدن سران نمایه میگرد و همگی اما بسبب بحوق حرارت
 ترا بچی تخالت مزاج خواهد با اعتبار حرارت باعث بر امراض چند است و بر یکی را با اعتبار
 قاعل و احداث قسم آتشک میسرند اگر چه آتش با خنکات ظهورش مختلف میباشد بلکه
 بر این حرارت بغير مزاج طبعی یا فخط با وجهی می گرد و پس تکلیف بحوق جریان انجام
 سران بر باه میکند بیل فعدانش بر فعدان آسودگی باقی سعادون بود و فعدان صیش
 نند محالی خواهد که و از آنجا که حرارت بمحله منی نخل بر تزیو پ آن میکند و اگر بیارت کثیره محمل
 از تخالت مزاجی بمفعوله جانب مشانه نافذ نشود و حرقت بول ظهور در مجری بول که حوام
 سوزناک می نامند افزونی رنج بر رخ بر بر بادوی غیرت و حیاض شرافت فاعل خواهد گشت
 اگر کرده رسد بر من زیا به طیس تشنه کام زندگانی خواهد شد و اگر بچگرد اصل گردد و حرارت
 ببارد دیگر مزاجش انقسم آتش در جگه خواهد پانداخت و بسبب است که بواسطه جگر وصول
 حرارت بقلب گردد و اضطراب قلبی و تشهیش افعالش خفقان بر خفقان می آرد و نیز
 ازین محل بجز وصولش بواسطه آورده که قاسم غذا را نذایع بهم ممکن است تشوش افعال
 دماغی گواهد بر و حصولش میباشد و نیز حرارت و صله دماغی رطوبات و فضول موجود و
 راحدت و فساد و خشیده نزولش بدافع طبعی که مینی و صولن قرار یافته تغییر طبیعت مینی
 و مساوان و سوزن و دریا فوج اعنی خنان انتظام آواز را غیر منتظم میاز و تدبیرش از اله

مرض اصلی است مع رعایت حرارت دماغ و احوال خضاق که بکتاب طب معتدله یافته و اگر
 بجمیع اعضا تجاوز کند عموماً عام میگردد و فسادش عیاناً با بیدار سرش بدترین است ام
 می تصورند و اگر بجای نماند گرد و ظهور نفاذات بر جمیع بدن ظهور یابد و اگر عجله فقط قضیبی رسد
 قروح قضیبی تکلیف ده گرد و بواسست که از سرایت حرارت جانبی اعضاء باطنی بود
 سبب این بفساد اعضاء ظاهری علی الخصوص تجنیب که محل ظهور این علت است
 میگردد و اگر حرارت آتشک ماده فاسده بدن می یا بسبب شو و تغییر عظیم و بجا بر بدن
 میگردد و در نه فقط حصول کیفیت حاره و بعضی که میشود تغییر در جوش می نماید و نیز حصول حرارت
 با اعضاء زمیه چون حصولش با و عینه می بخوی دیاست که نفوذ حرارت از او عینه بواسطه شریک
 بتجلیت همراه آورده بکبد و باعث احوال بدماغ بر که ازین سه و اصل گردد و خلل در اعضا
 و نقص ظهور یابد شدت حرارت یکی ازین سه اعضاء نیز باعث غرابی و بر سخی مزاج درین
 میگردد بداند که شریان حرارت مفعول در صورت تمثال ف مزاج از در حال بیرون است
 یا اگر از راه مجرای بول سرایت کند سوزاک و غیره در اعضا تحمل بوجود می آید و اگر از راه
 او عینه یعنی تغییر نماید جریان و دیگر در اعضا ازین سه مظهر می آید چنانچه بجایگاهش جریان
 خواهد گردید فصل اول از باب دوم از مقاله چهارم در ورنی که جریان شهرت
 بحسب تفاوت اقسامش بچند طریق عامه میگردد و یا آنکه قبل از وقت خروج بول جریان
 نمی گردد و یا بعد از خروج بول و یا بعد از آنکه قبل از انتشار و یا بعد از وجودی آید
 و باعث سستی انتشار گردد و از جمله اقسام جریان شمرده اند چه مذی که رافع انتشار نگردد
 از اقسام جریان نمیشود چنانچه از خواص مخرمه است جریانش وقت انتشار بجز این
 مجرای نمی از آنجا است که سبب جریان بکوت حرارت خللات مقتضای خلقی که حرق
 توأم نمی کرده جریانش بوجود می آید و می باشد و جریانیکه باعث کثرت احتباس می
 که لازم حالت تجرد می باشد یعنی کثرت حرارت که از احتباس حاصل میشود و در پیش نه

جریان ظهور و نیاید از عمل جماع باطل میگردد و لکن اکثر داخل بر منی تصورند که عارضیت
 اما از آنجا که سبب کثرت محو جریان در کتب طب ترقیم رفته الا جریان فی زمانه از قسم
 نواحداش میباشد یعنی سبب کثرت مجامعت بجایابی مختلف و تفاوت از غیر زمانه اشتراک
 بجز این فاعل بوجود میرسد یعنی حرارت مختلفه فروج مفعولات ترقیق منی نموده جریان جاف نماید
 طبیعتان زمانه سبب عدم ترقیم سبب مقتضای این قسم در کتب طب اگر چه با اعتبار کلیت
 داخل باز قسم حرارت او عینه منی است بجز است را از کلیه اخراج نگارده یعنی سبب لاعلمی غیر تخصص
 حال واقعی سبب جریانی استعمال مسخ کثیره کرده و از دهام او به مختلفه غیر عملی نموده عوض
 زوال بر من غیر فزونی اصل بجایابی عاده مینمایند لکن مسخ جریان مثل مسخ قوت باه بنایابی
 مشتمل گردید بر ظاهر که از منسل که هم کار سازا که معا لجه جریان حسب مقتضای عقل ناقص
 نیز تخصص سبب واقعی قرار داد جریان منطون خود عمل آید بکرم باری غرضه مقصیده
 در و سندی که دید چنانچه جماع زن مرطوب المزاج یا زن عمر رسیده که در فرج این برود
 برودت و رطوبت از پس غالب پیدا شد مانع حرارت غریبه معینه به ترقیق منی مرد و بوجه
 سفیدت مانع میگردد و بدانند که اکثر فائده او به جریان بدین ظهوری یا با بعد عمل ایضا
 و عدم حصول تاثیر الی و اعلی صرافت فلند الا بی زول فی الا اکثر الا عند
 زوال حرارت الشبایبیه و میلان المزاج الی برد الکموله و اشجوخه
 و ایضا حصول حرارت بدون تغییر البدن کله فی عضو واحد و بعد حصول
 الی و اعلی صرافت متعدد الزوال اکثر سرعت انزال لازمه این مرض تدبیرش وضعیه
 اسباب موجب جریان است مع رعایت تغلیظ بدانند که حسب الصنوبر مخصوص برسانیدن
 تاثیر و است با و عینه منی مثل زعفران قلب پس تاثیر دو که رسانیدن آن منظور
 با و عینه منی باشد هر ای حسب الصنوبر از وجبات گردید موقوف به جهت جریان منی من
 هیچ بند سیاه تخم نمل هر یک سلام گوگرد و تالکمانه اندر بو شیرین هر یک ششده ام سوره

بسته و چهارم کوفته بخته یا بچند شکر تری آنجمله هر روز یک توله آب در دهن او بچند برای
 در روزی و نذی صس اصل اسوس و درم تخم گاو سه و درم گلنا چهارم و ام گل سرخ تخم
 تخم فنجکشت هر یک پنج درم کوفته بخته سفوف سازن شری در درم اویند ام غلط منی سنگها
 شکسته شمشاد مازوسه داشته شمشاد تا آنکه مانده چهار بار داشته گوند شمشاد شمشاد
 چهار داشته حطگل سه داشته نبات سفید بوزن او و در کوفته بخته سفوف سازن خوراک بچند
 با هفت داشته ایضا برای اصلاح منی صس شقاقل صری ثعاب صس طلی در اویند
 تخم گاو کوه و سنگها زده خشک پستان از هر یک یک درم صری درم صبر کوفته
 بخته بوزن برابر چهارده پری بسته هر روز یک پری با شیر گاو بخورد و از ترشی و جماع بچند
 نماید ایضا صبر جدید برای تخفیف منی صس حب التمنور بر این نقل بر این از هر یک یک درم
 گلنا فارسی گل سرخ فنجکشت از هر یک پنج درم تخم صاب بخته و مجموع آن کوفته بخته
 سفوف سازن و هفت داشته بخورد صبر برای دفع منی او وی صس عاقر قمر صس
 از روی اسپاسه و در پنی قرضل اسب کبچ سیاه انیون کوفته بخته و در شمشاد
 بوزن دو درم سه روز یک یک حب با شیر گاو و در روز چهارم یک صلیح یا شام با شیر
 مذکور بخورد تا آنکه همه صبر خورده شود صبر صس غلط منی صس مغزینوله بقدر یکد و فلوک
 گرفته در آب سائیده قند بقدر شیرینی در شیر گاو که قریب پا و آثار باشد قندی تیار کرده
 هر روز همراه غذا بخورده باشد ایضا ثعاب صری تخم پستان در شیر گاو یا پا و آثار
 مع شیرینی بقدر کفایت قندی تیار ساخته بخورد همچون که سیدان منی و نذی و در منی
 و سیدان در طویات رحم را که فرین باشد صلیح صس مر و ایدنا سفید که با صبر کزبان
 غذا بگل بسته گل سپاری ششاد پنج بسیار صس صلیح تولجان و طبا شمشاد
 کدو شسته صفت بلوط صمغ عربی شکر و زردت بنیان بوزن صس صس شقاقل صس
 گلنا زاری پوست پنج مغیلان صمغ سپاری کشمش شک صمغ و زردت صس صس

قرصه آمله منديل سرخ آرد و بلوط از هر يك يك مثقال مغز پسته مغز بادام مغز نارنجيل مغز فندق
 مغز خيلجوز مغز حبيب مغز تخم ششامش تخم نموده شسته از هر يك دو مثقال سنگ گلي سنگك بزرگ
 درق طلا ورق نقره از هر يك نيم مثقال پوست بلبيا كايلى بلبيا سياه در روغن گاو بريان
 كرده از هر يك دو مثقال مغز گل سرخ دو مثقال غبر اشهب نيم مثقال سوزن منقوبست مثقال
 نبات سفيدى مثقال آب صيب شيرين آب بنه شيرين آب انار شيرين آب امرد از هر يك
 پهل مثقال شربت فواكه شيرين شربت كمثل كلا با از هر يك بست مثقال سجون سازند
 شربتى بگردد فصل دوم از باب دوم از مقال چهارم در وقت بول كه عوام مغز
 مى نامند قرحا يستند و در وقتى بجزرى قنبيك كه از بول حرارت مفعول بوجودى آيد بمران
 ريم و گاه خون بطورى ايجاد و عند خروج آن جمع شديد تكليف مى شود و اكثر با بدهان
 در وقت بسبب حرارت محل قرحه و در وقت نهي سموت تند تكليف ميدهد الا انجام نفع در وقت
 مى آرد و حرارت جماعى در بحالت باعث برآوردن قرحه ميگردد و لا احتياج القرحه الى
 التمسكين و بلكه جماع بطويل بى انزال و احتباس بول بزبان درازا عداث آفت مجارى
 بول ميكنند مثل سوزاك و غيره امراض ديگر انجبرى و نيز خلل ضعيفه آتشك يكى از آن فاعل
 و مفعول باعث برآمدن سوزاك نسبت بدبگيرى ميباشد بول تغير مزاج فاعل مفعول
 اعنى يكى از آن بجا نيكه باشد تغير مزاج ديگرى مى آرد عند وقوع اختلاف و مرض سوزاك
 اكثر باعث نقصان قواى مجارى بول ضعف باه مى آرد چنانچه گفته اند كه اكثر امراض مجارى
 بول بسبب برضعف باه ميشوند و وجه سوزاك سريع الزوال نسبت بلكه زوالش كمانه
 در اكثر بوجدنى آيد حده البول و مروره عليه على الدوام لان القرحه محتاجه
 الى التمسكين فلذا لا يزول بسرعه الا عند الوقة القرحه سببه البول بل
 فى الاكثر يعود هذا المرض باوفى سبب بلحمه مثل اختلاف الاغذيه و الاشرية
 و غيره و محل حدوث قرحه از سهال بيرون نيست يا انكه بجانب مغزيب افتد و يا در آن

و یا در وسط احساس در وی جایگاهش عند شروق بول باشد محل اوست شبانه در وقت
 مع رعایت تشکیل بشر با مفید قرصه منقبضی میباشد اما در ویه نوشیدنی قریب از قندی را اکثر غصه
 میشوند و او سستی را بتدبیر او حیطه پروازند و سوزاک که مرض محل خاص است باعث خوابی
 و امراض اعضا دیگر میگردد و بسبب حدت یا بخرج و طول قیام سوزاک و استعمال زرقه
 بنا بر دفعه نیز من بندگش یعنی بزرگ شدن مجری بول از توانعاست مرض سوزاک گردد و در
 عدم البر است زیرا که توابعات مرض مست همین زوالش اکثر زوالش بوجود آید و باعث
 سحر و ضعف یا تضار تناسل بواسطه من سوزاک و نیز بجهت تزیق منی از حرارت
 موجوده سوزاک و ضعف او میباشد بر اساس کسش و سحر بندگش اکثر مرتبت انزال
 از حق میگردد و زوالش با سباب موجوده اش مع تقویت او میباشد پروازند و سوزاک
 اکثر باطفال نابالغ بغير جماع از حدت بول بسببیکه باشد میباشد علاجش از مسکنات منبذ
 میگردد و جماع ایام حیض نیز تغییر مزاج فاعل جانب حرارت نماید و اکثر جماع ایام حیض
 باعث احداث سوزاک حتی که بعضی اوقات بسبب شدت کثافت و غلظت و تقصیر در تغذیه
 حیض همی من الاسباب احداث آتشکد نماید علی تفاوت مراتب الحار و الکف
 و البته تخصیص العاقله و نیز اکثره طبایع کثیفه قابل تغییر سبب خفیفه منقول میگردد بخلاف
 طبایع لطیفه که باولی تغییر تغییر جزایش راه مییابد پوشیده و افهام ارباب تجربه نخواهد بود
 که قریه مجری بول سریع الزوال است نسبت قریه مجری منی که در اکثر زوال منی پذیرد و غلظت
 وقوع قریه این محل شدت وجع خصوصاً وقت انزال علاجش از مسکنات منی و
 استعمال اغذیه و اثره مسکنه اکثر منقبضی میباشد پس بدانند که در علاج اخیر من
 اول مسکنات من بعد حاجیاسات یعنی مدرات پس مدلات بکار باید بست زیرا که
 اگر بغير تشکیل اول مدرات استعمال خواهند کرد و در اکثر همین کثرت ماده موجوده منی سبب
 اوویه مدره و یا حفظ مجاوت ماده اوویه مدره موجوده بدن همین نیم کثرت من بدن

و کلام استخوانی در
 کسان نامی بکار
 بجهت انزال
 در سکنات
 باعث شدت
 ضعیف یا در زوال
 در منی
 درم و در سکن
 مایه در بدن
 بر فسیل از
 اضعاف و اطلاق
 که بنا بر این
 مخصوص
 گردیده شود
 باید شده
 مسکنه
 سلمه استخوانی

میلاش جانب قرص گردیده باعث انقباض و جمع و شیر مگر در وقت عدم استعمال حالت
بل استعمالش مدلات بجایش کردن نیز موجب جمع شدید شدت مرض بل احتباس بل
عاید میشود پس درین صورت الزام که اول سکنت استعمال کرده من بعد بواسات مثل
اندزی چهارم و غیره استعمال نمایند و وقتیکه یقین خاطر گردد که قرصها از کثافت پاک شده یعنی
کثرت یخ و غیره رفع گردیده باشد مدلات بکار برند و پس است که وقت میلان ماده جاب
قرص عند کثرت آن و احتباس بل درین اوقات بنا بر مال و نقص ماده موجب این حالات
فصد گرفتن ضروری می افتد نگاه عند عدم نوال این مرض از قیاس بر مذکور بالا استعمال
نارنجین یا فاع آن میگردد و استعمال است بهر روز در اکثر از مرتبه همین پاک قرص از نیم تا
سفید میگردد و در اکثر غرض که تدریجاً شخص مرض و مقتضای وقت و مزاج طویل بل آید
اندزی چهارم یعنی برارنده ماده از مجرای بل و منی و آلات تناسل ص ص برگ تریسیم
و شیر و از آن بگیرند چهار پنج پیسه وزن بری آید پس مقدار کمی باشد تا دو ماشه شوره قلعی
در آن آید و بنوشند از وقت برای سوزاک ص سفید آب کاشغری شب بمانی
هر یک دو ماشه هر دو را سائیده نگاهدارند وقت حاجت دو ماشه ازین و آرد گرفته و گلاب
بشت توله روغن گل چهار توله مخروج نموده مخلوط کرده در پیکاری انداخته استعمال
نمایند و بعد استعمال پیکاری سوراخ قضیب قدری بند دارند اگر مرتبه اول شفا نشود
دو سه مرتبه دیگر استعمال سازند لیکن اول اندزی چهار بگیرند اگر اتفاق سهل نشود ضد
باسلیق بکنند اول پیکاری یک توله ص سفید و ریششت و ام آب مخروج نموده اول پیکاری
نمایند بعد از آن سوز قومه بالا بل آید اینها برای قرص بگیرند قوتیای بندی و در آتش تند
بسوزانند که بودی او دفع شود پس نرم گردیده در قح آب در با نگاهدارند صبل ح آب
زلالش را گرفته در پیکاری کرده استعمال نمایند دیگر برای اندمال قرص ص کلنا فارسی
خل از منی کند کردی سوخته سوی سوخته از زروت شب بمانی نشاسته ص ص ص ص ص ص ص

بآب سرد و استقبال نمایند ترکیب کشتن قلعی که در سفونهای سوزاک و کاردی یا کربش
 برین پنج است که قلعی که اخته را هفت مرتبه در روغن تلخ و هفت مرتبه در بول ماده گاو
 نازاید و هفت مرتبه در راست سرد و نوبه پس در روغن با یک و پهن نموده و میان
 تیله مایه شام که برگ نیمه در آن فرس کرده باشند گذارند و تیله را از پر از برگ نیم
 کرده در ظرف نسلی گذارند و پاکبستی در ظرف یک یک گذارند و برف باشد آتش و بند
 باز کند و روز که آتش سرد شود بر آرد و ریزه ریزه سفید شده را بگیرد و طول تیله های
 شام نیمه که در عرض چهار گره باشد فصل به هم از باب و هم از مقال چهارم آتشک
 قریب است بیرونی خفیب بسبب تخالف مزاج مذلول یا فاعل بجانب حرارت بیرونی
 بر سر خفیب بوجودی آید و بقیه تخالف مزاجین بر گز وجودش ممکن نمیشود اما اگر چه خفیب
 گرفتاری منقوله باین مرض چند انواع از روی مشاهدات ممکن است الا علامت
 میخیزد آن آتشک زده آنست که وقت دخول خفیب در جنبش حرارت محرقه سوزان
 بحسب تفاوت مراتب خفیب محسوس میشود اگر کسی یا بند از جاعش علی الخصوص از
 انزال بکدامی حیدر بازماند چه اگر وقت افتتاح مجری منی صین انزال سرد این حرارت
 بخوبی ممکن میباشد و حصول آتشک بوجودی آید پس بحسب اتفاق اگر بدام زنی
 ملوثه این عارضه گرفتار شود بطوریکه امکان پذیر بود قصد انزال نه نمایند که باعث
 گرفتاری مرض آتشک تصور است شخص صحیح و نوعی که بزین تغییره بمرض خفیفه آتشک
 گرفتار شود فوراً حصول آتشک بهر ساند بخلاف شخص تحمل حرارت خفیفه که از حرارت
 خفیفه منقوله متاثر نمیکرد و بلکه عین مزاجش میباشد الا البته از جماع زن ملوثه بجهت کثرت
 این مرض نسبت مزاج فاعل آتش در دلش خواهد افتاد و یا سوزاک و سنگی جاعش خواهد
 و در صورت کثرت حرارت مزاج فاعل تغییر بزین منقوله میگردد و غرض که تباین مزاج از خفیب
 سبب حادث تغییر مزاج دیگری باعث بمرض است خواه جریان خواه سوزاک خواه آتشک

حسب قله مراتب الحار و کثرت و زوال آتشک بیشتر معالج حادث بزودی که است یعنی
 ممکن است بخلاف سوزاک و حمه ترین معالجه این مرض جو شمش وین است بیشتر طبعی منته
 کالی باشد و سهال باد و به خصوص این عارضه که مجرب باشد اگر چه مفید اکثر اقسامش
 میباشد الا ماده محصله جلدی را از این مفید میگردد که با استعمال اکثر او به سهله و غیره بوقوع
 میرسد البته گاه مفید حاصل میباشند اما دانستیم که این پرسه خواص مخصوصه این علت است نه اشتباه
 البته کیاب است چرا که بغیر اختراق ماده حصول صحت کما یثقی متعذر و بیشتر صحت از مرض
 آتشک از جمل زنجیره این مرض است اگر گزیده است از جمل عارضه تا یک در حالت صحت
 این عارضه اتفاق صحت با آن گزیده باشد کما یثقی دوزی جوید ورنه باز مبتلای آتشک
 خواهد شد و اگر چاره نباشد اول بعلاجش پردازد من بعد صحت اختیار کند و چون آتشک
 مرض جلدیت اکثر آتشک بجلد ظهور می یابد خواه بطور قروح باشد یا بشو یا ما عند سران
 حرارت با عصار باطنه گاه ظهورش بجای دیگر دو اکثر باعث احتراق جوهری از حرارت
 آتشک قاطع مثل است الا در صورتیکه حرارت این غیر و احتراق جوهری نماید بر ظاهر که وقت
 شدت اشتغال حرارت این علت ماده موجوده بدن محرق گشته سودای غیر طبیعی بوده
 باعث انواع انواع شمشیر و بدل همین موم احتراق و شمشیر بدن عبادا باشد بنده است
 و اشکال عصار را بی ربه فتح کرده رونق حیات از یگانه و یگانه تمنائی به تمنائی میدهم
 و اکثر خروج مثل من بدان که آنرا بگویند گاه عقد و رابط که به کمالی نام زد کرده اند از
 خلل ضعیف آتشک رنج بر راحت می افزاید چه همین حقوق حرارت غیر طبیعی بجا اضلاط
 موجوده بجز احتراق یافته جانب دفع طبعی خویش کردن را ن قرار یافته دفع گزیده باعث
 خروج بد میگردد و وقت جریان حرارت غیر طبیعی بقلب م طیفه موجوده را حدت و نوعی
 احتراق بخشیده به دفع طبعی او که باطله است بسبب حرکت طبعی قلبی راجع به باطله گزیده
 کمالی ظهور نماید چون سران حرارت بجز باعث کثرت خروج دیدی و قرب موضع علت

مش
 بسیار است
 که درین مرض
 گرفتن قصد
 باعث اشتغال
 ماده مرفوعه
 با عصار دیگر
 و از موادش
 گزیده است
 سله اشتغال
 علیه در وقت احتراق
 غیر طبیعی رسیده
 غیر طبیعی است
 که در وقت احتراق
 بجز باطله است
 سله اشتغال
 روانه است
 نسبت به
 شواست و نسبت
 با تمام معانی که
 از عارضه عصار
 رسیده

بسیار است که درین مرض گرفتن قصد باعث اشتغال ماده مرفوعه با عصار دیگر و از موادش گزیده است سله اشتغال علیه در وقت احتراق غیر طبیعی رسیده غیر طبیعی است که در وقت احتراق بجز باطله است سله اشتغال روانه است نسبت به شواست و نسبت با تمام معانی که از عارضه عصار رسیده

که اعضا متاثر است و نیز بیاحت و حصول حرارت از راه گروه و مثانه همین بحوق حرارت
 باین هر دو موضع بجا که اکثر نیست لهذا ظهور پیدا اکثر میگردد و بخلاف ککرائی که اکثر بسبب بعد موضع
 مرض و قلت شریانین اما از اینجا که بحوق حرارت غریزی بقضول و مانعی که از احدیت و
 احتراق بخشیده بجانب خلق که دفع فضول و مانعی بقدرت رجوع کرده خنای می آرد و ظاهر که
 یعنی خلوق دفع طبعی ماده و مانعی نیست چرا که دفع طبعی ماده نفس و مانعی پس گوش مقرر کرد و
 از اینجا است که در مرض خنای و باغ ماوت نمیشاید بر ظاهر که اگر غریزی و خلوق دفع طبعی ماده
 و مانعی بودی ضرور افعال و مانعی به مرض خنای ماوت گردیدی و احوال همین که مذکور
 و چون و باغ عضو نفس است به حال اتمام طبیعت نسبت با افزون ترست و نیز فراخ
 سردست از نجات از حرارت خفیفه طوقه زودی اثر پذیرد و نیز بعد از موضع ازین با
 علت و وقوع شده و حصول حرارت کثیره باین خصوصاً احتیاج فراخش باشد و نیز
 فضول که میماند طبیعت نسبتش بمقابله نفس نمیشاید و علاوه ازین انواع انواع
 امراض از غیر مرض عارض میگردد که اظهار آن درین مختصر گنجایش پذیر نیست تدبیر
 مرض اصلی است مع رعایت مرض لاحق و چون علاج جمیع امراض مختلفه حادثه از مرض
 آتشک بسبب مرض و احوال اصلی آتشک است لهذا تدبیر مرض اصلی پروا نیست
 و دیگری را فروع تصوریده گذاشت چه از دفع اصل رفع فرج ممکن میباشد با عکس و
 حصول آتشک از دو حال بیرون نیست یا حرارت متعده ای مرض با دو بیدن میباشد تغییر و ضایع
 بخشیده ظهور ضایع میکند اما در صورتیکه ماده فاسد بیدن باشد ضایعش خطیر خواهد بود البته
 از معالجه محل حاوی زودانش بزودی امکان پذیرست و یا حرارت فاسده همین صدم
 موجودگی ماده بنی نقطه کیفیت ماده فاسده احوال کرده و فساد بمرحله بنیاید زودانش
 علامت این در آنکه می نمود آثارش بجلد است و گاه عند شدت حرارت آنرا آن بجلد
 سرفسبی و غیره بوجود می آید بحسبین قله که حرارت او کثرتها علاجش از مسکنات میباید

و مطببات مع از اوله من اصل که او ویداش چمن خواص داشته باشند بقیه دیگر و چون غنونا
 این من از انواع مختلفه میباشد علامتش نیز مختلوف است که گنجایش این مختصر نیست از ناچار
 برین تحریر مختصر مختصر کرده و بسا است که امرانیکه از من آتشک بوجوهی آینه با عین من
 نوال آماده با سرع از من بسبب اختلاف حدیث آن از دو واریه یا شریذ پیشون پس
 معاجز اش از تدبیر ملول نشوند و دست از تدبیر کوتاه نگذند حسب برای آتشک که پیشش
 درین دو سهال وقت فائده میکند صن بر تال گو بر یاد و از سنگ بر یک چهار باشد و در این
 در قند سیاه هشت توله هر قدر که کند باشد به نسبت چهار گولی بندد اول یک گولی برای خدا
 پس سراندازند و سه گولی باقی را تا سه روز هر روز یک گولی بخورد و غذا نخورد بر این یک
 و غیره تا سه روز نخورده باشد یعنی سه روز یعنی بر روز چهارم اگر مریض مسلمان باشد سری پای
 که در آن مصالح گرم انداخته باشند پنجمه هر دو وقت به زمان کندم نخورده باشند و اگر
 مریض بندو باشد و از خوردن سری پاته انکار کند بر روز چهارم نان و دال باش هر دو
 وقت بخورد و بعد از آن بر روز پنجم بر چه بدلی آید نخورده باشد که دال مویک و یا چیزیکه
 از این پیش دال مویک تیار شود و تا چهار روز هرگز نخورد اینها جهت آتشک و جمع مناسبت
 حاصل رسا پور ششما شده و فضل کلاه داره فضل سیاه از هر یک و از زود عدد در آب همه
 سائیده بیشتره غلوه بسته دو عدد وقت صبح و دو عدد وقت دوپهرد و دو عدد وقت شام
 هکلی تا سه روز شش عدد و هر روز بخورد و گولهارا در مغز نان خمیری پیچیده و یا آرد کندم یا
 خمیر کرده قبری از آن گرفته دو قرص خرد ساخته گولهارا از چیز دیگر در آن داشته
 با غلوه ساخته در گلو اندازد و پر پیاز آب سرد و خجرات و شیرینی و دال مویک تا پهل روز
 لازم داند و غذا از کله پاچه بر ناید و اگر از خوردن گولهارا جوشش درین عارض شود بگیرد
 پوست بول پوست کچنال برگ پنیل از هر یک پا و آثار در آب انداخته جوش داده و منضمه
 کند اینها بیکه در دفع آتشک بعد تنقیه مفیدی اند و صن بر رنگی بکیتوله طباشیر ششما شده

نیلا توتنا سه داشته تا یک هفته در پاوانا آب لیمون بسیار تا که آب خشک شود مقدار
 کنار دشتی حب سازند و یک حب صبیح و شام بخورند و از شیرینی پریز نمایند و در آب
 لیمو سائیده هم طلا لیمو دوه باشند ایضا سنگها سه داشته کتبه پا پریا طبا شیر بر یک شش
 همه او وید را با برگ پان بقدر حاجت خوب حل نمایند و چهار برابر وانه ماش برینند
 یک گولی عمل اصباح بخورند بالایش سوغن زرد و داغ نموده بقدر پنج و چهار فلوس
 بخورده باشند و غذای این نان بار و عنج یا با شور یا و پولاد بخورد و اگر از جنس هم
 است از کرده اولست از مرج و ترشی و دال است از نماید تا دوشه هفته استعمال نماید و
 برای آتشک بی جوشش من حص رسکیو یکتیر و در شراب دو اکتسه پاوانا که آن
 خشک نماید چون خشک کامل شود و ظرف گلی انداخته دیگر ظرف گلی را بر زمین ظرف
 اول خوب وصل ساخته بگل حکمت بگیرد بر پشت ظرف بالا پارچه آب تر کرده بدار و از میان
 خاک بیست یکتار را فقیله ساخته در چراغ نهد و روغن زرد پاوانا را انداخته فقیله را کوش
 و در ظرف رسکیو روا که را بر بگردان نهد و زیر ظرف چراغ افروخته بدار و تا تمام روغن
 مذکور سوخته شود ظرفین سرد شدن و بد وقتیکه ظرفها سرد شود از میان ظرف بالا احتیاط
 تمام جو پر بریده بقدر یکسرخ وزن ساخته در مویزنتی انداخته مرض را بخوراند تا بیفتد
 یا نیاوه حسب مزاج و روغن زرد هر قدر که طبیعت برداشت کند هر روز بخورد و غذا هم است
 و اگر لحم بیست نیا پد شیر برنج بخورد و دیگر هر چیز که خوب باشد بخورد لیکن غذای لحم
 مرغین یا شیر برنج با نبات شیرین کرده ضرور خورده باشد و از فضل رسکیو در مسکه گاو هم
 ساخته بزخم استعمال نماید حب آتشک صل اجوائن خراسانی اجوائن و سی اجب و
 با و بزنگ کتبا پریا مردار سنگ توتیا هر یک سه داشته بهلا نوه جمال گوته هر یک هفت عدد
 کوه پره که نه سیاب هر یک چهار داشته کنی سیاه یکتوله قند سیاه چهار توله باید که اول سه
 و کجدر او را و ن دستگیر بکوبند و بروقت کوفتن کلاه بهلا نوه و در نماید باز بکوبند خوب

یا سبک شود و دیگر سبک دوی را جدا جدا بگوید که خوب یا سبک نشوند همه ادویه را کوفته سیاب
 در ادویه حل نماید که ادویه و سیاب یک ذات شود بعد قند سیاه و راوی و غیره مخلوط سازد و در آن
 انداخته شمش پهن خوب بگوید و اگر ادویه از کوفتن خشک شود قدری قند سیاه دیگر اندازد و قتیکه
 قابل بستن گویها شود گویها را برابر تخم پشمیا یا کنار سحرانی بپزند و یک گوی چهار پارچه کرده در میان
 بالائی جغرات و حلق فرو برد که ادویه در دندان نچسپد باید که همین طور هفت روز صبح بخورد اگر در
 هفت روز باقیمانده هفت روز دیگر بخورد و صحت خواهد یافت و پسر سبک از سه چیز نماید و ال موینگ و
 گوشت بز و شیر باقی بر روی خواهد خورد البته اسهال می آرد محفوظ سهل برای از ارادگان
 خصوصاً که حاصل بکلی باشد پس سیاب کند یک راساوی کچلی نمایند و پهنه سخن گفتن بلوغ
 خواهد بود اما قی که خواهد آورد و اگر کم سخن گفتن قی البته می آرد و قتیکه از کچلی خارج شود برابر
 پرویز و حب اسلاطین گرفته بر سر اسحق نمایند چون خوب سخن شود بعد از آن سنگ بصری
 مساوی پرواز در سیاب کند یک گرفته یا رکنند و باز سخن نمایند قدر یک سنگ باریک گوید
 همه را برداشته در ظرف گلی آب نارسیده لیب نمایند و کحل را شسته آتش بر آرد و سیاب
 ظرف مذکور اندازند اگر پرواز و انگشت آید بهتر و الا آب بگریزد و بالای آتش
 نگاهدار و تا که آب خشک شود و هنوز قدری آب رطوبت باقی باشد که از آتش فرو آید
 در سایه تیره و بالا کرده نگاهدار و که آب خشک شود پرواز و نگاهدار قدر استعمال دو سه
 درم خارج سودا و بلغم هم خوبست لیکن لازمست که پرواز و روغن انداخته همراه شیر که آنرا
 کسی کرده باشند فرو برند و احتیاط نمایند که بدان نرسد و بعد خوردن این بر گاه قی آید
 در اسهال کمی خواهد کرد بلکه زیاده و بی فایده است اسهال خواهد بود و غذا در روز تناول این سهل
 هوای خیر و برنج دیگر بخورد چون سهل قویست بجز اقویه استعمال نباید کرد و خاتم و رضایح
 با هر عیاشی جمیع حرکات و سکناست و نقل و حل جنس نان بجهت قضای حاجت
 شهوانیت پر خلبه شهوت او از ذاتی است و هفت از جمله عریضات الایضار است

که هنگام غلبه شهوت کشته شدن را باک ندارد و با وجود غیر فزونی احتیاج او به مرد بیشترست که با
خواهان بر قوتی و طولانی و فرسی و کر که مقصود با تصانیف طول فخر طیکه هنگام کار سعادت نشود
گرمی و نظایر و پوست در باطن و داشته بمیون الحکمت باشد پس اگر شوق موافقت و خواست
مرد و زن را در امریکه باعث تنفر مشوقه باشد بیان نیاری و در غروب طبع نازک او جو با
تنگم و رانی و بانگ سخن نازیباقه نظرمانی و نه آنقدر صلح با اختیار کنی که باعث خرابی تو
گرد و بل شیوه خیر الامور و مسطمار امری داری همیشه باید که بلا میست را بر درشتی ترجیح دهی
شیرین سخن و بندگ گوئی و عاشق مزاجی و اخلاق پسندیده پسند کنی نرم گفتار شجاع خنده
طبع بازی دوست باشی خلاف گوشنام و ده و تقدیر و دهنده وی نباشی و با این همه
با وجود عقل کامل مناسبت طبع با این کار مناسب خاطر خلتی واری چرا که بدون جمیع
این مراتب رغبت او ممکن است و وقوع نباشد و همین امکان وقوع رغبت آنرا او که با هم
این مثل مستخرج چیز از لذت و نیان سبت بخوابش طبع جلی او را باید تر از آنرا نیست
البته ممکن است و نیز نباشد خنده و غمش گوئی و صدای ضربات قوی با اتصال فخرین
حین مقارنت و کثرت ملاعبه قبل از جماع زود تر پلندت آورد و حرکات نرم جدا از جماع محبت
مرد و در دل زین ثابت میماند و بل تر نرم گانیدن و کرفج و غیره لوازمات استیکار و روزبان
دارد که این معنی هیچ شهوت هائین است و نظر طبع عاشقانه و عشق بقرار از نه و ملاصقه
بجایای مهو و حساب خواهش و رغبت معشوقه را غلب جماع بیناید چه ملاصقه جزوی
مرد و بی هیچ لذت کلیت و فاضلترین لذت از لذات آن جماع است هنگام خوابش می
و بل میگویند که اولی مرتبه خوابش او کثرت خوابش مرد باشد و کوهلت سن او حرم را
و بالا میسند و کمی حیادین سن معاونین و هر قدر در جسامت افزون تر و شهوت
بیشتر بخلاف مرد همین است که بر آئینه ضعیف است و کوهلت سن این بود برین
و اختراقت و کثرت جماع قبل بهترین معالجات و آئینه نوثر بوده در سایر امراض

علی الخصوص جماع تنگ باعث انزال وی باشد عداوت و خصم و غم و هم اندوه و اله فرود آمدن
 دشمنی ازین عمل بخوشحالی و محنت تبدیل گردد پس جماع زن مثل هریم است بر چه است ایشان
 لاجرم مرد و عاقل از جماعت ایشان بغیر از محبت مباشرت از معاشرت اقتراز جوید آرزو تنگی زن
 سائر عیوب است بقول ناصح اصلیت او بعد از خواب ظاهر گردد ابتداء عمر زن باعث
 تشنگی مرد پس از آن سبب مشوقیت مرد بقول جامی عکس گوی عاشق گوی عشوق بوده
 سرعت حرکت دیده علی الخصوص بجانب مرد نشان قوت باه است برخاستگی نوک پستان
 بر سرعت انزال وی دالی است زیادتی موی زمارش باعث تنفر مرد و بالعکس سستی زکدر حاشا
 قریب محبت نشان را زانکه میکند طلاوت طرفین توافق انزالین تیار و شرم مرد هنگام مجامعت
 مزین شهوت او است قدم عریض نشان شوونگی مردان بود و رازی و بطبری از گشتان
 دست بطول و فراخیت فکر نشان سید و معدنی خوش آبنگ الحان خوش بیان لاله
 که تیغ فراغ وی دل را مجرد و کرده باشد شتاق را بسمل نماید چه غذا منسوب نمانست و انظار
 آبی بدگی بل شک در سخن محبت انگیز و بزودی زن باعث نو و فریبی او است مجامعت از آن
 پاکیزه نومرد فارغی از زکرو بات دنیا و انشراح خاطر محده ترین اسباب قوت باه و مستانه
 پر شست خاطر از سیدیکه باشد سبب نقصان بل کالعدم او است که کثرت مجامعت نهار
 نوبت اشیاء برای فریقین علی الخصوص بعد از او انفرغ مردی بل مرام زن بیخون راغب
 میکنند و ترجیح وی سخن بر مجامعت بر اختیار عمل و فرام غلاف و اخصیست چه سابقین
 بر هم اولی تر از فرجه بر برای فریقین و آنکه تنگی را چه نسبت همسری با اصل بعد جماع مرد دلیل
 خود را از آب بگرم بشوید اگر چه جوانان نومرد را همین شدت ماره منویه خیال بر نهایت وضار
 جماع نمینماید بلکه زبان طعن نسبت تلخ و دراز میکنند ولی اعتدالها شیوه خود میسازند و هر چه
 قایل نقصانی سیر در اندک مدت عمر تدارک آن میانند و سودی نمیبایند خستن یکجا باعث
 بدنی بدن و انفعاله عداوت غریبی که نمینی سبب کنی شهوت مردان میباشد عاقد میگردد

وجه و الناس بسبب بنا و افضی این علم انزال خود را انزال بدن می تصورند و تصور مجامعت
 بنحیال قرار داد و تسلی زن حسب رسم خود و تعلیمی بنکار قضاختر میکنند و حال آنکه از حال واقعی آن
 آگاه نیستند که تسلی زن در حالت انکشاف و همرازی او که او فی مرتبه دوسه یا سه است بوقوع
 میرسد چه جای یکدیگر و جماع چرا که اگر باین عرصه متقدم همرازی کرد و معمول بود افکاری مردست
 زن نو که هم مبت شو و اگر حسب اتفاق قوت فعلی مجامعت باعث تشنگی خاطر غیره
 نیاید یا نه تریکی او باز مانده بل باطهارت فزاین از دست رانگی و غیره لوازمات مجامعت
 خود را در آورده و در وقت بل و زندگان عیاشی در حالت عدم قدرت جماع برگردانند و دیگر
 حرکات با بیجا و در گذر کند چیز که در صورت عدم ظهور مساس و غیره یکی مردست و بعضی که
 طفولیت قوای را غنی بقوت میبازند درین سن ازین فعل باز میمانند و در شبان وقت ظهور
 ضعف در قوای را غنی این فعل بوده تا مدت العتر تا آنکه نشود تا رسیدن نقصان عقل
 فی باده السن و بعضی را در طفولیت ضعف قوای و انگیزه میگیرد و بسبب عدم تمیز یکدیگر به
 گرفتار این فعل بوده حین ظهور شبانیت که باعث قوت قوای و با غنی است بنحیال مجامعت
 بازمی آیند غرض که یک شبانیت شائق این ریشه و تا زندگی ترک نمی نماید و این اختیار
 بده افضل فی باده السن مع ال علی نقصان عقله و آنکه بطفولیت گرفتار گردند
 شبان بازمیمانند و ظهور قوت شبانیت و باده الزمان و آنکه ضعف قوای جسمانی خلق
 و ضعف قلب پیدایشی دارند همیشه گرفتار و دام بده بوده از بکار بازمی آیند و قوی هرگز
 خواه قوای شهوانی قوی باشد خواه ضعیف است بل عند شدت قوای شهوانی تا اگر چه حسب زمان
 و وقت شبانیت دیگر امور است نبوی عامل این فعل بوده انجام بازمی آیند الاطباء
 شائق هم صحبتی این فریغ عیاشی تضعیف خلاقه تصور جماع و بال زن حین متوازنت
 علی الخصوص مع اللذات باعث بر سرعت انزال است چنانچه در صورت وقوع هم صحبتی مرد
 بطلان انزال بازن سریع الانزال مصروفیت تخمیر وقت مجامعت بلذت و تصور حسن و جمال

و ضعیفگی از انزال خود بچوید چو زدن شایق بی توافق انزالین خطائی یا با برده عیاشی در وقتیکه
 با طهارت و شهوت میباشد جز عیاشی بحیاتی دانسته زدن عیاشی اضمحلی فاحشه را عدم سوز
 بواسطت نامیده اند کمال عیاشی که هر که بصحبت شود رضی و خوش ماند و عیاشیت
 تا شیبین نقصان آب غرقشانی کرده آب خوردن گناه استن است طوریکه ممکن باشد چو بیکه
 ثبوت آن بمشوقه نشود چو اگر وقت انکشاف این امر بظرفشانی سبب نقصان او بیگردد
 و فائده نگاهد استن آب خوردن هر که زمان کثیره را از شهوت و امدت خوشنود کردن خویش
 شخص و احد نیست الا البته اگر احتیاط شیوه مذکوره بالا مرعی خواهد داشت البته ممکن است
 و انظار شهوت پیش کس نکس و یادگر حق عارضه از قلیل جریان و سوزاک و تشنگ
 بطور تقاضی سبب قلت نقصان منظر است در باه صاحبان حرکت سر پیچیده بنید با احتیاط
 تخلفت قوی الاتفاقی میباشد اگر چه سبب کثرت استعمال و یا غیر آن ضعیفی بهرسانیده باشد
 بزودی بعد جمیع بول کردن علاوه از ضعف باه موجب سلسل ببول و بول فی الفراش
 میگردد و بجز بول تجرید پرواخته اند که رفتن پایی برهنه یا قطعیکن شهوت را و با بجهت عامل و
 شایق جماع را باید که از ضد و حماسه و ارسال طلق و اسهال و غیره استقرانات تجرید
 خورد و در اردو و خاطر خود را بگردان و نیوی گرفتار سازد علی الخصوص بدستگیری
 فکر که از پس ضارترین اشیا است بفعال جماع و صاحبان ضعیف القلب را اگر بسبب
 محقق پیش و خفقان قلبی که حین جرات و اخذ امور جدید لازم میباشد قدرت بفعال
 جماع زن هوا مسکن پذیر نیست بلکه در وسه مرتبه بشکل قادر بر جماع میشود و جنس
 و در وقت آن بین میلان طبیعت بانزال ضارترین میباشد و در اکثر طبیعت
 احدی بیغفتن میرساند و جماع در حالت تقاضای بول و بر اثر و یا بعد از نیافتن
 و یا حرکت قوی و یا بعد از انفصالات نفسانیه مندرج است تا قوای بدنیه قوی نخواهند
 اثر و در بزودی ممکن است چنانچه پیش پایست که باعث زدودی تا شیبین و در